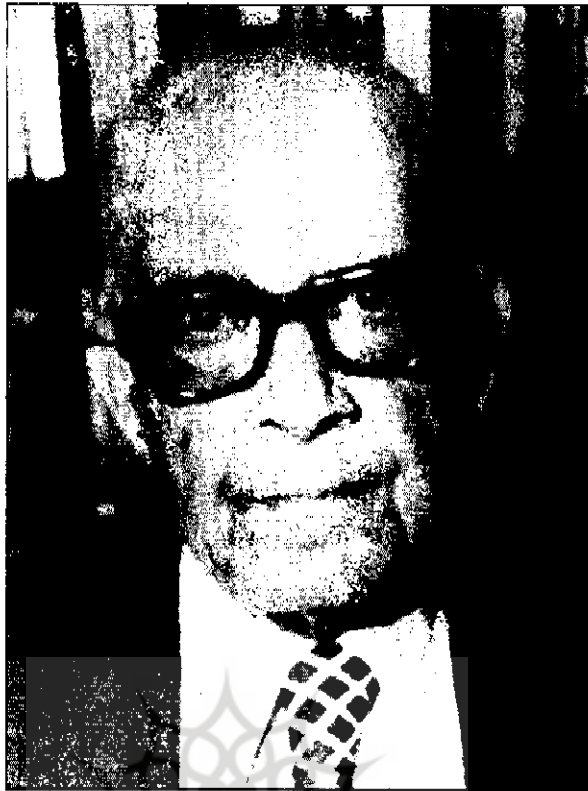


از دور به گوش می‌رسد گلبانگ
 افسروخته شمع بزم آزادی
 دُرْدانه زُرف قیلزم حکمت
 امسید دل آرامسل و ایستام
 رفت آن که چو شیر حق به دل جویی
 استاد سخن لب از سخن بر بست
 دیسوان ادب ز اعتبار افتاد
 هر کس که ز جان به خلق خدمت کرد

کز باغ ادب هزار داستان رفت
 وان مشعل کوی عشق و ایمان رفت
 وان گوهر شب چراغ عرفان رفت
 گیرنده دست بی‌نویان رفت
 در کلبه مردم پریشان رفت
 دوران سخنوری به پایان رفت
 از دفتر نظم و نثر عنوان رفت
 اندر حق او جفا و عدوان رفت

یساد آر ز داستان فردوسی
 محمود مگو که بود نامحمود
 مردی که زبان خویش احیا کرد
 از تنگی چشم تُرکی خوردکامی
 بسا این همه زینهار نندیشی
 این حکمت و دانش و کمال اندوخت
 وان تُرک لثیم طبع نابخرد

وان ننگ که قصه‌اش به داستان رفت
 شاهی که از او ستم به نیکان رفت
 زو کاخ سخن به تیر و کیوان رفت
 ناکام شد و قرین حرمان رفت
 بر هر دو، دو روز عمر یک سان رفت
 جان گشت و به سوی کوی جانان رفت
 خر آمد و خورد و خُفت و حیوان رفت



● دکتر سیدعلی شایگان

ده قرن گذشت و باز مردی خاست
در خدمت خلق، عمر خود بگذاشت
کسب لغت زبان فردوسی^۱
پاداش گرفت طعنه و دشنام
بر جان سلیم و جسم بیمارش
وین زجر ز کین و خبیث دونان رفت
وین ظلم به دست شاه ایران رفت^۲

۱- لغت نامه دهخدا.

۲- دهخدا در اتاق بازپرسی دادستانی ارتش، پاسی بعد از نیمه شب، بر اثر پرخاش و خشونت دادستان ضعف می‌کند. مأموران جسد نیمه جان او را به خانه او می‌برند و به همان حال پشت در خانه می‌اندازند و بدون خبر کردن اهل خانه بی کار خود می‌روند. دهخدا تا صبح پشت در خانه می‌ماند و به علت سرما و ضعف، بیماری تنگی نفس او شدت می‌کند و چندی بعد در اثر صدمات جسمی و روحی چشم از جهان می‌بندد.

زاری نکشیم جای زاری نیست
مردانه به خاک تیره، دست افشانند
آلوده لباس تن به خاک افتاد
مرغی که اسیر بند و زندان بود
بر اوج سپهر همچو عیسی شد
با حافظ و مولوی و فردوسی
سر مست ز جام باده اشراق

او دعوت حق شنید و خندان رفت
رندانه به چرخ پای کوبان رفت
جان سوی جهان پاک و پاکان رفت
بشکست قفس به سوی بستان رفت
بر طور فلک چو پور عمران رفت
زی بارگه جلال سبحان رفت
اندر بر یار خود غزل خوان رفت^۱

زندان قصر - اسفند ماه ۱۳۳۴



۱- اشاره به غزل حافظ: درد عشقی کشیده‌ام که میرسد.